

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان سوّم مرحوم محقق نائینی برای قول به ورود اماره بر اصل

بیان نمودیم مرحوم محقق نائینی (قدس سره) برای نظریه ورود امارات بر اصول عملیه سه بیان ذکر کردند؛ که در بحث گذشته، بیان اول و دوم ایشان و اشکالاتی که خود ایشان و یا دیگران و یا آنچه که به ذهن رسید را بیان کردیم. اما بیان سوّم ، مرحوم نائینی می‌فرماید: در میان این سه بیان، بهترین بیان برای نظریه ورود امارات بر اصول عملیه همین بیان سوم است. اما قبل از اینکه بیان سوم را عرض کنیم، این را بیان کنیم که آنچه اختلاف انظار را در این بحث به وجود می‌آورد، دو مطلب است؛ یعنی آنچه باعث می‌شود برخی قائل به ورود و برخی هم قائل به حکومت بشوند، دو مطلب است. یک مطلب این است که بین دلیلی که اماره را حجت قرار می‌دهد با دلیلی که اصل را حجت قرار می‌دهد از نظر غایت فرق است؛ دلیل اماره می‌گوید خبر الواحد حجة ، و این دلیل مغيّای به غایتی نیست. اما در دلیل اصول عملیه می‌آید **كُلّ شيء لك حلال حتّى تعلم أنّه حرام** ، یا **لا تنقض اليقين بالشكّ بل أنقضه بيقين آخر** ، که در اینجا غایت وجود دارد. و نکته‌ی دوم که مهم‌تر از اولی است، این است که همه دعاوا و نزاع‌ها به تفسیر غایت برمی‌گردد که این علم را چطور معنا کنیم؟ یا متعلّق این علم، حرمت را چطور معنا کنیم؟ در تفسیر علم و متعلّق علم اختلاف به وجود آمده، و این اختلاف، منشأ شده برای اینکه برخی قائل به حکومت و برخی هم قائل به ورود شوند، و برخی هم مسئله تخصیص و تعارض را مطرح کنند. لذا، این دو نکته، دو نکته‌ی محوری برای این بحث است. ملاحظه کردید کسانی که قائل به ورود هستند، برخی آمدند علم را به حجت معنا کرده و گفتند مراد از علم، علم وجدانی نفسانی نیست؛ گفتند علم یعنی حجت، **لا تنقض اليقين بالشكّ** ، یعنی **لاتنقض الحجة بلا حجة** ، که بحث این را بیان نمودیم.

معنای دوم این که حرمت که متعلّق برای علم است، اعم از حکم واقعی و ظاهری است که بیان این مطلب هم گذشت. حال، امروز می‌خواهیم بیان سوم مرحوم نائینی را ذکر کنیم که ایشان می‌فرماید أحسن ما يقال فی بیان الورد این بیان سوم است. ایشان می‌فرماید بگوئید مراد از علم که در غایت ادله‌ی اصول عملیه اخذ شده، احراز است؛ مراد از این علم، دلیل محرز و دلیل کاشف است. بگوئیم: **لاتنقض اليقين بالشكّ** برمی‌گردد به این معنا که «**الإحراز لا ينقض بالشكّ**» به جای یقین، کلمه احراز را بگذاریم؛ **أنقضه بيقين آخر** یعنی **أنقضه باحراز آخر** ؛ یا در **كُلّ شيء لك حلال حتّى تعلم یعنی حتّى تحرز**. توضیحش این است که می‌فرمایند در اوایل مباحث جلد دوم کتاب کفایه، جایی که بحث واقع شده آیا امارات و اصول عملیه قائم مقام قطع موضوعی قرار می‌گیرند یا نه؟ یعنی اگر شارع بر یک دلیلی قطع را بر موضوع قرار داده بود، اگر قطع طریق محض باشد که همه می‌گویند قرار می‌گیرد، اما اگر قطع در موضوع دلیل اخذ شده باشد، به آن قطع موضوعی می‌گویند که آن هم چند قسم بود: یک قسمش قطع موضوعی علی وجه الطریقیه بود که آنجا گفتند خبر واحد جای قطع موضوعی علی وجه الطریقیه می‌نشیند؛ گفتند در قطع دو جهت وجود دارد؛ کسی که قطع به یک چیزی پیدا می‌کند، یک جهت این است که صددرصد واقع برای او روشن می‌شود؛ یعنی خود قطع جنبه‌ی کاشفیت و طریقیّت تامه الی الواقع دارد. و جهت دوم در قطع این است که صفت من اوصاف النفس است و صفت قائمه بالنفس باشد. مرحوم نائینی می‌فرماید: ما گفتیم اگر در دلیلی، شارع قطع را در موضوع آن

دلیل قرار داد، می شود قطع موضوعی؛ یک وقت شارع می گوید من از تو قطعی می خواهم که به عنوان صفت قائمه به نفس در مقابل شک و ظن و وهم باشد، این می شود موضوعی محض؛ اما یک وقت می گوید من قطعی از تو می خواهم که کاشفیت تامه از واقع دارد؛ در قطع موضوعی علی وجه الطریقیه، آن جهت اول قطع مورد لحاظ شارع است؛ شارع می گوید من می خواهم تو قطع پیدا کنی اما این جهت قطع برای من مورد توجه است که کاشفیت تامه از واقع داشته باشد، و صفت قائمه به نفس برای من اثری ندارد.

سپس، روی این لحاظ می فرماید: درست است که قطع در دلیل و در موضوع دلیل اخذ شده، اما می توانیم آن را برداریم و یک عنوان کلی به جای آن بگذاریم؛ وقتی شارع می گوید **إِذَا قَطَعْتَ بِأَنَّ هَذَا خَمْرٌ** می توان «قطعیت» را برداشت و به جایش «احرزت» یا «کشفیت» گذاشت. نتیجه این می شود که یک عنوان کلی تر یعنی یک عنوانی که هم شامل قطع بما آنه صفة قائمه بالنفس می شود و هم شامل غیر آن است. یک عنوان کلی تری را استنباط می کنیم؛ می گوئیم موضوع، مطلق الکاشف است، موضوع مطلق المحرز است. اگر این را گفتیم، بعد می آئیم می گوئیم شارع امارات را به عنوان محرز قرار داده است؛ نه تنها امارات، بلکه در اصول عملیه هم بعضی از اصول عملیه مثل استصحاب را به عنوان محرز قرار داده است؛ پس، می گوئیم اماره و اصول عملیه قائم مقام قطع موضوعی علی وجه الطریقیه می شود. موضوع مطلق الکاشف است؛ شارع می گوید آنچه کاشف است، اعم از اینکه کاشفیت ذاتی دارد مثل قطع، یا کاشفیت جعلی دارد مثل جایی که شارع خبر واحد را به عنوان کاشف قرار داده است. به ذهن کسی نیاید که این چه ربطی به بحث قطع موضوعیه علی وجه الطریقیه دارد؛ چرا که گفتیم در ادله اصول عملیه غایت آمده است؛ شما سؤال می کنید که منظور از علم، قطع طریقی است یا موضوعی؟ می گوئیم اگر طریقی باشد که روشن است و بحثی ندارد؛ اگر موضوعی هم باشد، موضوعی علی وجه الطریقیه است؛ و معنایش این است که **كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَحْرُزَ**. آنچه که غایت است، علم به عنوان صفت قائمه ی به نفس نیست؛ آنچه که غایت است، کاشف است، مطلق الکاشف است.

دلیلی که می آید خبر واحد را حجت قرار می دهد می گوید **خبر الواحد کاشفٌ**، پس خبر واحد و دلیل اماره بر اصول عملیه ورود پیدا می کند؛ چون در دلیل اصل عملی می گوئیم **كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَحْرُزَ**، در موضوعش احراز وجود دارد، قطع موضوعی علی وجه الطریقیه دارد، گفتیم بمعنی الاحراز است؛ و الآن دلیلی که اماره را حجت قرار می دهد، شارع این را هم می گوید محرز است. پس، وقتی اماره قائم شد حقیقتاً موضوع اصل عملی از بین می رود؛ هرچند که این کاشف حقیقی به عنایت من التعبد است؛ یعنی اگر این دلیل شارع نبود، این کاشف حقیقی پیدا نمی شد؛ و ما در ورود بیش از این لازم نداریم. به تعبیری که مرحوم نائینی دارد، **من قامت عنده الامارة قد احرز خلاف مؤدّی الاصل**، کسی که اماره نزدش قائم است، خلاف مؤدّای اصل را احراز کرده است. مرحوم نائینی می فرماید: از بیانی که ذکر شد دو نتیجه می گیریم؛ **نتیجه ی اول** ورود الامارات علی جمیع الاصول العمليّة الشرعیّة است؛ همه امارات بر همه اصول عملیه ورود دارند. **نتیجه ی دوم** خود اصول عملیه است که در میان اصول عملیه، اصول محرزه بر غیر محرزه ورود دارد؛ مثلاً استصحاب از اصول محرزه است بر برائت و احتیاط و تخییر که از اصول غیرمحرزه است ورود دارد.

(اشکال بیان سوّم): مرحوم نائینی بعد از اینکه می فرمایند این بیان با اینکه احسن تقریبات ثلاثه است، اما لایخلو من مناقشة بل منع. اولاً می فرمایند این حرفی که در قیام اماره مقام قطع موضوعی طریقی، قطع موضوعی علی وجه الطریقیه ذکر کردیم، در جای خودش گفتیم حرف باطلی است. اینکه بگوئیم در هر دلیلی که در موضوع آن دلیل قطع موضوعی علی وجه الطریقیه است شما می توانید قطع را بردارید و به جایش عنوان کلی احراز و مطلق الکاشف را بگذارید، حرف باطلی است، و دلیلی برای این معنا نداریم. دوم اینکه می فرمایند: اگر از ما (مرحوم نائینی) سؤال کنید که پس چرا اماره قائم مقام قطع موضوعی علی وجه الطریقیه است؟ می فرماید دلیلی ما آن نظریه ای است که در باب امارات داریم؛ ما اثبات کردیم آنچه که مجعول در امارات است، احراز و کاشفیت است؛ و از احراز و کاشفیت، تعبیر به وسطیت در اثبات می کنند. ایشان می گوید احراز و وسطیت در اثبات، یک مجعول شرعی است؛ یعنی شارع آن را تعبداً محرز و کاشف قرار داده است؛ اگر چنین شد، می فرماید: نتیجه این

است که اماره بر اصول عملیه ورود ندارد؛ و بلکه حکومت دارد. یعنی اگر قطع موضوعی را برمی داشتیم و می گفتیم کاشف، اماره بر آن ورود داشت و می گفت من هم کاشف هستم، اما ما به آن دست نمی زنیم، می گوئیم آن علم وجدانی است و شارع می گوید این را هم تعبداً علم بدان؛ پس، می شود حکومت. معنای حکومت تصرّف تعبدی در موضوع دلیل دیگر است.

لذا، می فرماید: اینجا اصلاً بحث ورود مطرح نیست. ایشان در ادامه می فرماید: **لا يمكن أن يكون بين الامارات والاصول ورود**، امکان ندارد که بین امارات و اصول ورود باشد. اینجا ایشان یک نکته دقیقی دارند که این را هم عرض کنم و تکمیلش را فردا ان شاء الله خواهم گفت. ایشان می فرماید ممکن نیست که بگوئیم اماره بر اصل عملی ورود دارد؛ زیرا، در ورود دو خصوصیت معتبر است. خصوصیت اول این که دلیل وارد باید حقیقتاً موضوع دلیل مورود را از بین ببرد، باید رفع حقیقی باشد؛ و خصوصیت دوم این که این رفع باید به دلیل تعبد باشد، به عنایت تعبد باشد، لا بثبوت المتعبد به. چه فرقی بین این دو وجود دارد؟ در ورود باید به نفس دلیل وارد، به مجرد تعبد به دلیل، مسئله ورود را مطرح کنیم؛ تا دلیل آمد، تعبد به این دلیل اقتضا کند رفع حقیقی موضوع دلیل دیگر را؛ اما در امارات اینطور نیست. در امارات یک دلیل می آید می گوید **الامارة حجة**، بعد که اماره حجت شد، ما به مؤدای اماره - که می شود متعبد به - تعبد پیدا می کنیم. مرحوم نائینی می فرماید: شما اگر دقت کرده باشید، تا حالا استصحاب می گفت نماز جمعه واجب است و متعبد به شما در استصحاب وجوب نماز جمعه است تا مادامی که شک دارید؛ متعبد به شما در دلیل اماره، عدم وجوب نماز جمعه است که می آید آن را از بین می برد.

اما این در ورود کفایت نمی کند، بلکه خود دلیل و به لفظ دلیل تعبد، با قطع نظر از متعبد به، باید خودش ورود پیدا کند. نسبت به اصول عقلیه، همه می گویند اماره ورود دارد و در آن بحثی ندارند؛ قبح عقاب بلا بیان، موضوعش عدم بیان است و دلیل حجّیت خبر واحد می گوید خبر واحد بیان است و کاری به متعبد به آن نداریم، کاری به مؤدای خبر نداریم؛ پس، با خبر، لا بیان حقیقتاً از بین می رود؛ اما در اماره و اصول عملیه شرعیه اینطور نیست. در استصحاب که از اصول عملیه شرعیه است، استصحاب می کنیم وجوب نماز جمعه را و می گوئیم یک زمانی نماز جمعه واجب بود و الآن شک می کنیم واجب است یا نه؟ وجوب را استصحاب می کنیم. الآن که خبر واحد آمد گفت نماز جمعه واجب نیست، به نفس دلیلی که می گوید **الخبر حجة**، موضوع از بین نمی رود؛ بلکه وقتی نسبت به مؤدایش که متعبد به است ملتزم شدیم، آن وقت موضوع از بین می رود و این در ورود به درد نمی خورد. آقایان جلد چهارم فوائدالاصول را ببینید، هنوز مقداری از بحث باقی مانده است. امروز فقط کلام مرحوم نائینی را نقل کردیم که مطلب دقیقی هم هست. **وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين**.